



درس تفسیر سوره مبارکه غافر - جلسه ۸

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ (۱۰) قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا
 إِثْنَيْنِ وَأَحْيَيْنَا إِثْنَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ
 بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (۱۲) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ
 (۱۳) فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱۴)﴾

جایگاه عقل نظری و عملی در وجود انسان

در بحث‌های قبل ملاحظه فرمودید، همان‌طوری که انسان در بیرون؛ یعنی در فضای جسم دارای شئون است که این شئون و قوا و نیرو کارهای مختلف و مسئولیت‌های مختلف دارند که بعضی‌ها مثل چشم و گوش مسئول ادراک هستند و بعضی‌ها مثل دست و پا مسئول کار می‌باشند، درون انسان هم دارای قوای متعدد است؛ بخشی از قوای درون مسئول ادراک هستند که اندیشه به عهده آنهاست و از آن به «عقل نظری» یاد می‌شود؛ بعضی از آنها مسئول حرکت، کار و اراده می‌باشند که از آن به عنوان «عقل عملی» یاد می‌شود که در روایات ائمه فرمودند: عقل «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۱ و این جهاد درونی؛ گاهی ممکن است باعث شکست عقل عملی شود که در

بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) آمده است که «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ [عِنْدَ] هَوَى أَمِيرٍ»^۱. اگر این عقل عملی که مسئول اراده و تصمیم است، به اسارت نفس درآمده است، عقل نظر که مسئول علم و اندیشه است، ممکن است یک مطلب را صد درصد بفهمد؛ ولی نتواند تصمیم بگیرد، چون تصمیم و عزم و اراده و کار درون به عهده عقل عمل است که به اسارت درآمده است؛ اندیشه و ادراک و تصوّر و تصدیق و جزم به عهده عقل نظر است که آن چیزی را می‌فهمد. بنابراین ممکن است که کسی مطلبی را صد درصد بفهمد که حق است؛ ولی عمل نکند! مثل اینکه کسی با چشم روشن و شفاف و سالم، مار و عقرب را می‌بیند، اما چشم که کاری از آن ساخته نیست، کار از دست و پا ساخته است که فلج است. اگر در بیرون ما چشم و گوشی داریم که مسئول دیدن و فهمیدن هستند و همچنین دست و پایی داریم که مسئول حرکت و کار می‌باشند، اگر دست و پای کسی فلج بود، ویلچری بود، او مار و عقرب را می‌بیند، اما قدرت کار ندارد، نمی‌شود گفت که مگر تو ندیدی؟! بله دید! اما چشم که نمی‌تواند فرار کند. به عالم بی‌عمل نمی‌شود گفت که مگر تو این آیه را ندیدی؟! مگر نخواندی؟! تو مگر این علم را نداشتی؟! بله! او علم را داشت؛ اما آن قوه‌ای که مسئول علم است بی‌کاره است، این چیز دیگری است و آن هم چیز دیگری است. تا آدم خود را نشناسد، درون خود را نشناسد، شئون خود را نشناسد، قوا را ارزیابی نکند، هر کاری را به صاحب آن کار، یعنی قوه نسپارد و همه را تحت رهبری نفس اداره نکند، این معما برای او حل نمی‌شود. می‌گویند چرا فلان عالم بی‌عمل بود؟ مگر تو نمی‌دانستی؟ بله، می‌دانستند، مثل آدمی که مار و عقرب را می‌بیند، شما مدام آیه و روایت برای او بخوان، مثل آدمی که ویلچری است و خودش می‌بیند، شما تلسکوپ، میکروسکوپ، ذره‌بین و عینک بده، این فایده ندارد! او که مشکل علمی ندارد! چشم و گوش که حرکت نمی‌کنند! آن عقلی که «مَا عَبْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ» کار می‌کند که شکست خورده است؛ لذا حضرت فرمود که مواظب جهاد درونی باشید! فرق بین عزم و جزم، مثل فرق

آسمان و زمین است؛ عزم برای یک قوه دیگر است و جزم و تصدیق هم برای چیز دیگری است؛ اگر بخواهند از باب تشبیه معقول به محسوس بگویند فرق بین عزم و جزم چقدر است، مانند فرق بین آسمان و زمین است؛ جزم برای عقل نظر و برای متولّی اندیشه است؛ عزم برای عقل عمل و مسئول عمل است. اراده و عزم و نیت برای یک قوه است و تصوّر و تصدیق و جزم و استدلال و برهان برای یک قوه دیگر است. اگر کسی در جبهه جهاد درون شکست خورد و ویلچری شد، انسان صد آیه برای او بخواند تأثیری ندارد، چون او که مشکل علمی ندارد، او مشکل عملی دارد.

معالجه عالمان بی عمل با درمان عقل عملی آنان

پرسش: بعضی موضوعات در آن تأثیری ندارد؟

پاسخ: هیچ! مگر اینکه اصلاح شود و تحوّل در او پیدا شود؛ وقتی که به آن جا رسید، صریحاً به پیغمبرشان (صلی الله علیه و آله و سلّم) می گویند که ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَعْطَتْكُمْ أَمْ لَمْ تُكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾^۱؛ چه بگویی و چه نگویی برای ما فرقی نمی کند! مثل یک آدم ویلچری هستند که می گوید: آقا! چه بگویی و چه نگویی، من که نمی توانم فرار کنم! عمل، برای عقل عملی است؛ مگر اینکه کسی درمان کند. حضرت امیر (سلام الله علیه) در بیان نورانی خودشان فرمودند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»^۲؛ طبّ خود را دور می زند، نه اینکه خودش دور می زند؛ خودش حرکت می کند نیست، طبّ خود را دور می زند «دَوَّارٌ بِطَبِّهِ». یک جا باید مرهم بگذارد «قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ»، این «مراهم» با هاء «هوّز» است؛ یعنی آن جایی که باید مرهم دهد، مرهم می دهد و بعضی از جاها «أَحْمَى مَوَاسِمَهُ»؛ آن جا که باید داغ کند، داغ می کند. در معالجه یک جا جای داغ کردن است و یک جا هم جای مرهم گذاشتن است؛ این کار طبیب است تا این شخص معالجه شود، وقتی معالجه شد، آن وقت راه

۱. سوره شعراء، آیه ۱۳۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

می‌افتد؛ وگرنه اگر شما مدام آیه بخوانید یا مدام روایت بخوانید، مثل این است که به او مدام عینک بدهی، مدام ذره‌بین بدهی، مدام دروبین بدهی، مدام تلسکوپ بدهی یا مدام میکروسکوپ بدهی، او که مشکل دید ندارد! بنابراین عالم بی‌عمل را باید از راه اراده و عزم و نیت که عقل عملی است و شکست خورده است، جراحی کرد و معالجه کرد؛ این مطلب اول.

بیان نکته ادبی در کنار هم آمدن امر به استغفار پیامبر و مؤمنین

مطلب دوم درباره این است که چرا استغفاری که برای وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و استغفاری که برای امت است، یک‌جا با «واو» عطف شده است و جدایی در بین اینها نیست؟ ﴿وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ استغفار حضرت جهت «دفع» است و استغفار برای مؤمنین «رفع» می‌باشد؛ مستحضرید که این «واو» به منزله تکرار عطف است. وقتی گفتند «وَ اغْتَسِلْ لِلْجُمُعَةِ وَ الْجَنَابَةِ»^۲ نباید توقع داشته باشیم که غسل جنابت هم مستحب باشد! این یک چیز نیست! این «واو» یعنی تکرار «عاطفه» است؛ «وَ اغْتَسِلْ لِلْجُمُعَةِ» و «وَ اغْتَسِلْ لِلْجَنَابَةِ»؛ آن «وَ اغْتَسِلْ» اول استحبابی است و این «وَ اغْتَسِلْ» دوم وجوبی است؛ حالا وحدت سیاق یک مقدار ظهور را کم می‌کند، مطلب دیگری است؛ ولی عطف به منزله تکرار آن فعل است.

پرسش: صرف سیاق بودن عصمت دادن به جایی ...

پاسخ: عصمت که استحاله نمی‌آورد؛ عصمت که اختیار را از بین نمی‌برد؛ عصمت که آدم را به اطاعت مجبور نمی‌کند.

۱. سوره بقره محمد، آیه ۱۹.

۲. رک: الکافی (ط - اسلامی)، ج ۳، ص ۴۰؛ «الْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ الْعِيدَيْنِ وَ حِينَ تُحْرَمُ وَ حِينَ تَدْخُلُ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ وَ يَوْمَ عَرَفَةَ وَ يَوْمَ تَزُورُ الْبَيْتَ وَ حِينَ تَدْخُلُ الْكَعْبَةَ وَ فِي لَيْلَةِ تِسْعَ عَشْرَةٍ وَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ وَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ مَنْ غَسَلَ مِثْلًا» الکافی (ط - اسلامی)، ج ۳، ص ۴۱؛ «قَالَ: إِذَا اغْتَسَلْتَ بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ أَجْزَأَكَ غُسْلُكَ ذَلِكَ لِلْجَنَابَةِ وَ الْجُمُعَةِ وَ عَرَفَةَ وَ الثَّحْرَ وَ الْحُلُقَ وَ الذَّنْبَ وَ الرِّيَازَةَ وَ إِذَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْكَ حُقُوقُ أَجْزَائِهَا عَنْكَ غُسْلٌ وَاحِدٌ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَكَذَلِكَ الْمَرْأَةُ يُجْزئُهَا غُسْلٌ وَاحِدٌ لِحَبَابَتِهَا وَ إِحْرَامِهَا وَ جُمُعَتِهَا وَ غُسْلُهَا مِنْ حَبَابَتِهَا وَ عِيدِهَا».

تفاوت تقاضای گرفتاران به عذاب الهی هنگام دیدن و ورود در آن

فرمود که در قیامت عده‌ای گرفتار عذاب الهی هستند؛ اینها همان‌هایی هستند که ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَخْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ﴾^۱ و همچنین نسبت به انبیا بد دهنی کردند، نسبت به توحید شرک ورزیدند و مانند آن، وقتی صحنه قیامت فرا می‌رسد - امروز هم همین‌طور است، صحنه قیامت هم همین‌طور است - دو گروه، یعنی حاملان «عرش» یک، «حافین حول العرش» دو، اینها برای مؤمنین طلب مغفرت می‌کنند، پس مؤمن مورد عنایت خدا، مورد عنایت حاملان «عرش» و مورد عنایت «حافین حول العرش» است. این دو گروه در تلو عنایت الهی نسبت به مؤمنین مهربان هستند؛ اما در قبال مؤمنین در آیه ده فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذِ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ﴾ که جلسه گذشته بحث شد؛ حالا اینها به خدا عرض می‌کنند که خدایا ما قبلاً مشکل اعتقادی و مشکل عملی داشتیم؛ مشکل اعتقادی ما حل شد، چون دیدیم که معاد حق است و مشکل عملی که داشتیم و گناه کردیم، الآن اعتراف می‌کنیم! ما را برگردان تا جبران کنیم! اینها مادامی که وارد سوخت و سوز نشدند، درخواست رجوع و برگشت می‌کنند؛ وقتی وارد سوخت و سوز شدند، درخواست خروج می‌کنند.

اینکه بخشی از آیات قرآن درخواست رجوع است و بخشی دیگر درخواست خروج، برای آن است که قبل از ورود به جهنم درخواست رجوع می‌کنند؛ حال احتضار و در طلیعه برزخ که می‌گویند: ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ﴾^۲ در این «ارْجِعُونِ» که جمع است به ذات اقدس الهی خطاب می‌کنند و با اینکه او مفرد است، تعبیر جمع به کار می‌برند؛ می‌گویند یکی از معانی جمع در این‌گونه از موارد این است که به جای اینکه بگویند: «رَبِّ ارْجِعْنِي، رَبِّ ارْجِعْنِي»، می‌گویند: «رَبِّ ارْجِعُونِ» که این تکرار سه باره به این صورت جمع درمی‌آید، وگرنه ذات اقدس الهی که مخاطب اینهاست که جمع نیست. در حال احتضار یا هنگام وارد شدن به برزخ، می‌گویند: ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ﴾

۱. سوره زمر، آیه ۴۵.

۲. سوره مومنون، آیه ۹۹.

یا در بخش‌های دیگر از ذات اقدس الهی درخواست «رجوع» می‌کنند؛ مثل آیه ۵۸ سوره مبارکه «زمر» که قبلاً گذشت: ﴿أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً﴾؛ وقتی عذاب را می‌بیند، می‌گوید ای کاش من به دنیا برمی‌گشتم! پس آن‌جا که سخن از «رجوع» است و آن‌جا که سخن از «کره» یعنی بازگشت است؛ این معنا در جایی است که ﴿حِينَ تَرَى الْعَذَابَ﴾ است؛ اما وقتی وارد جهنم شدند، درخواست خروج از آن است. پس آیات قرآن، آن بخشی که مربوط به «رجوع» است، ﴿حِينَ تَرَى الْعَذَابَ﴾ است و آن بخشی که مربوط به استدعای خروج است، بعد از «دخول فی النار» است. آنچه در سوره «زمر» بود یا در سوره «مؤمنون» و امثال آنهاست، برای ﴿حِينَ تَرَى الْعَذَابَ﴾ است.

تبیین دو حیات و دو مرگ تا صحنه ورود انسان به قیامت

اما آنچه در آیه محل بحث، یعنی سوره مبارکه «غافر» هست، این برای بعد از ورود است: ﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾. می‌گویند ما اصلاً منکر معاد بودیم و می‌گفتیم: ﴿إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾ که بعد دیدیم، نه این‌طور نیست، حیات است و بعد «إماته»؛ در دنیا زنده بودیم، ما را «إماته» کردی و وارد برزخ نمودی، آنجا حیات برزخی یافتیم؛ و زنده بودیم، با نفخ دیگر «إماته» کردی، بعد «احیاء» کردی و وارد صحنه قیامت نمودی! پس دو «إماته» است و دو «احیاء»؛ از حیات دنیا ما را «إماته» کردی، وارد برزخ کردی و به ما حیات دادی که این یک «إماته» از حیات دنیاست و یک «احیاء» به حیات برزخی است. وقتی هم وارد برزخ شدیم و با نفخ دیگر ما را «إماته» کردی و از برزخ میراندی، بعد ما را در صحنه قیامت و ساهره معاد زنده و «احیاء» کردی که این شده دو «احیاء» و دو «إماته».

چگونگی جمع دو حیات و مرگ با مسئله رجعت و آیه دیگر

حالا دو مبحث، در دو فصل جداگانه باید بررسی شود که چگونه آن دو مبحث با این آیه باید جمع شوند؟ یکی مسئله رجعت است که آیا رجعت را از همین ﴿أَمْتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ﴾ باید به دست بیاوریم «کما توهم» یا «ذهب الیه البعض»؟ فصل دیگر درباره ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾^۱ است که حرف‌های بهشتیان است؛ آن آیه که می‌گوید ما یک بار مُردیم و این آیه‌ای که می‌گوید دو بار «إماتة» صورت گرفت، اینها چگونه باید جمع شوند؟ این دو فصل و دو بخش جداگانه است.

فرق بین اماتة و موت علّت عدم محاسبه در تعداد حیات و مرگ

پرسش: پس چرا این «إماتة» قبل از حیات بود؟

پاسخ: بله! اول «إماتة» است، بعد احیاست، چون انسان در دنیا که هست زنده است، این زندگی دنیا به «إماتة» الهی منقطع می‌شود، پس «إماتة» همیشه قبل از احیاست و آن احیای اولی مسبوق به «موت» است و مسبوق به «إماتة» نیست. در آیات سوره «بقره» و مانند آن فرمود: ﴿وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ﴾؛^۲ شما قبلاً مرده بودید، خاک بودید یا بی‌جان بودید، خدا شما را زنده کرد. همان‌طور که بیان شد احیای در دنیا مسبوق به «إماتة» نیست، مسبوق به موت است ﴿وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ﴾ و حجتی هم برای اینها نیست؛ اینها همیشه می‌بینند که یک سلسله خاک کم‌کم نطفه می‌شود، بعد انسان می‌شود و دیگر برای آنها ثابت نشده بود که احیایی در کار است؛ لذا به حیات دنیا استدلال نشده است؛ اما به «إماتة» از دنیا و احیای در برزخ استدلال شده است، پس «إماتة» همیشه در این قسمت‌ها قبل از احیاست؛ ﴿أَمْتَنَا﴾ یک‌بار ما را از دنیا «إماتة» کردی و حیات را از ما گرفتی، ما که قبلاً نمی‌فهمیدیم! قبلاً خیال می‌کردیم که مرگ گودالی است و انسان می‌میرد ﴿أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾، بعد معلوم شد که ما گم

۱. سوره دخان، آیه ۵۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸.

نشدیم و نمی شویم، مرگ گودال نیست، مرگ چاله نیست، بلکه مرگ پل و معبر است، ما را «إماته» می کنند و از جایی به جای دیگر می برند «تَتَقَلَّبُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»^۱ پس اول «إماته» است و چون «إماته» است باید که چهار جمله می گفتند و تکرار می شد که «إماته» است و «احیاء»، «إماته» است و «احیاء»، آن نظم فصاحت و بلاغی ایجاب می کند که بفرماید: ﴿أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ﴾.

پرسش: مضمون آیه سوره «بقره» این بود که احیای اول در دنیا مراد نیست.

پاسخ: نه! چون آن «احیاء» حجت نیست. آن احیای «بعد الموت» است، نه احیای «بعد الإماته». در سوره مبارکه «بقره» آن جا دارد: ﴿وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ﴾؛ شما قبلاً مرده بودید، بعد زنده شدید و حالا که مرده بودید، برای کسی مورد احتجاج نیست، چون اینها خیال می کنند که امر طبیعی است و همین طور دور می زند و ادامه پیدا می کند. در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۸ فرمود: ﴿وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ﴾، همین! نه اینکه ما قبلاً «إماته» کردیم و دوباره شما را بعد از «إماته» احیا کردیم و مانند آن، پس اینکه فرمود: ﴿وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ﴾؛ یعنی آن احیای دنیا مسبوق به «مات» بود، نه مسبوق به «إماته». ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ﴾، در حالی که ﴿وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾، همه اینها با فعل مضارع است و اینها باور نمی کنند! بنابراین آن اولین «احیاء» احیای «بعد الموت» است، نه احیای «بعد الإماته».

پرسش: در برزخ کسی که احیا نمی کند، هر چه هست «احیاء» در قیامت است؟

پاسخ: نه، در برزخ که حیات برزخی داریم.

پرسش: احیاست یا حیات است؟

پاسخ: احیاست! ذات اقدس الهی انسان را در دنیا «إِمَاتَه» می‌کند که انسان می‌میرد، وقتی از دنیا مُرد با حیات برزخی که خدا «احیاء» می‌کند زنده است، وگرنه خودبه‌خود که انسان زنده نمی‌شود! این «موت» در دنیا به «إِمَاتَه» الهی است که فرمود: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾.^۱ ﴿مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾.^۲ پس این کسی که می‌میرد، «إِمَاتَه» از دنیا است؛ وقتی وارد برزخ می‌شود، به احیای الهی وارد می‌شود و خودبه‌خود که حیات ندارد. این حیات برزخی بود که به احیای الهی است؛ اما حیات دنیا «بعد الموت» است، نه «بعد الاحیاء»؛ لذا حیات دنیا نمی‌تواند برای آنها احتجاج باشد و اینها می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ﴾؛ یعنی ما را از دنیا «إِمَاتَه» کردی و ما در هنگام مرگ فهمیدیم که روح به دست مأموران شماست؛ بعد در برزخ ما را زنده کردی و وارد حیات برزخ شدیم؛ حالا یا عده‌ای «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ» و عده‌ای هم «حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ»^۳ که اینها این‌چنینی هستند؛ بعد هم در اثر آن نفخ صور از برزخ «إِمَاتَه» کردی، این سه؛ بعد با حیات مجدد ما را در قیامت احضار کردی ﴿فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾.^۴ این چهار؛ قبلاً ما اینها را باور نداشتیم، الآن اینها را اعتراف کردیم؛ دیدیم و اینها برای ما حق است! درباره ﴿سَيِّئَاتِكُمْ﴾.^۵ ما اعتراف داریم که بد کردیم و انکاری نداریم؛ اما ما را برگردان که از جهنم بیرون بیاوریم که ما برویم مشکلمان را حل کنیم! ﴿رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾؛ این حرف را زدند.

پرسش: آیا خدا به دقت عقلی کار جدیدی انجام می‌دهد؟

پاسخ: خدا هر روز ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾.^۶

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲. سوره انبیاء، آیه ۳۴.

۳. الأُمّالی (للطوسی)، ص ۲۸.

۴. سوره یس، آیه ۵۱.

۵. سوره بقره، آیه ۲۷۱.

۶. سوره رحمن، آیه ۲۹.

پرسش: یعنی جدای از اینکه بدن ارتباط خود را با روح قطع می‌کند، کار جدیدی صورت می‌گیرد؟

پاسخ: کار جدید همین است، چون ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾؛ تا مدتی روح در این بدن هست، بعد ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى

الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۱ آن را قبض می‌کند، وقتی قبض کرد این شخص دیگر در دنیا نیست، وقتی حیات برزخی

می‌خواهد به او بدهد که با بدن برزخی وارد صحنه برزخ شود، این روح را به بدن برزخی او متعلق می‌کند، این

شخص در برزخ زنده است.

پرسش: بدن برزخی الآن هم هست!

پاسخ: بدن برزخی الآن نیست؛ در درون او باشد، مطلب دیگری است؛ ولی وقتی بیرون می‌خواهد برود در

«حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّيرَانِ» می‌خواهد وارد شود یا در «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ» می‌خواهد وارد شود، آن برای بیرون

از بدن است.

پرسش: یعنی دو کار صورت می‌گیرد؟

پاسخ: بله، دو کار صورت می‌گیرد: یکی اینکه در دنیا وقتی «إِذَا جَاءَ أَجَلُهُ» ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾،

این یک؛ بعد «تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»، این دو؛ خروج از دنیا می‌شود «إِمَاتَهُ»، به کار الهی است؛ ورود در برزخ

می‌شود کار جدید، به کار الهی است؛ خروج از دنیا غیر از ورود در برزخ است که کجای برزخ وارد می‌شود، آیا

در «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ» وارد می‌شود یا در «حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّيرَانِ» وارد می‌شود، همین‌طور است. بنابراین

اینها را می‌گوییم ما اعتراف کردیم.

حالا دو مسئله حساس است که یکی را مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبیان^۱ مطرح کرده است که آیا این ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾ با رجعت هماهنگ است یا نه؟ یا این منطبق بر رجعت است؟ یکی هم مسئله ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾^۲ است که اگر یک موت است، بیش از یک «احیاء» نخواهد بود. برخی ها خواستند بگویند که این ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾ شامل رجعت هم می شود، چرا؟ برای اینکه این ﴿اثْنَتَيْنِ﴾ که دو بار تکرار شد، نظیر آنچه در سوره مبارکه «ملک» آمده است که ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾^۳ آیه سه و چهار سوره این است: ﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾، این ﴿كَرَّتَيْنِ﴾ که به معنای دو بار است و تشبیه است، معنای آن مافوق واحد است؛ مثل اینکه در تعبیرات منطقی و فلسفی و مانند اینها می گویند «معقول ثانی»؛^۴ یعنی «ما لیس بأول» که «ما لیس بأول» گاهی پنجمی و ششمی را هم شامل می شود. اینکه فرمود: ﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾، نه یعنی دوبار؛ یعنی بیش از یکبار؛ حالا سه بار یا چهار بار، این ﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾ معنای آن این نیست که اگر دوبار مراجعه کنیم مشکل ندارد و نقص نمی بینی؛ ولی اگر بار سوم و چهارم مراجعه کنیم مشکل می بینیم، این طور نیست! یعنی هر چه مراجعه کنی، مشکل نخواهی یافت و این جا هم وقتی که فرمود: ﴿أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ﴾؛ یعنی «مافوق واحد». بنابراین اگر کسی بمیرد، بعد در رجعت زنده شود، بعد وارد برزخ شود و بعد هم مراحل بعدی، تمام مراحل مشمول ﴿أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾ می شود؛ بنابر اینکه ﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾؛ یعنی «ما لیس بواحد» و این جا هم «احیاء» و «اماته»، «ما لیس بواحد» و ما فوق این است.

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۶۰، «قال السدی الامامة الأولى فی الدنيا و الثانية فی البرزخ إذا أحيى للمسألة قبل البعث يوم القيامة و هو اختيار الجبائی و البلخی و قال قتادة: الامامة الأولى حال كونهم نطفاً فأحياهم الله، ثم يميتهم، ثم يحييهم يوم القيامة و فی الناس من استدلل بهذه الآية على صحة الرجعة، بأن قال: الامامة الأولى فی دار الدنيا و الأحياء الأول حين إحيائهم للرجعة، و الامامة الثانية بعدها و الأحياء الثاني يوم القيامة».

۲. سوره دخان، آیه ۵۶.

۳. سوره ملک، آیه ۱.

۴. شرح المنظومة، ج ۲، ص ۱۶.

این نمی‌تواند تام باشد، برای اینکه خود عدد ذکر شده است؛ مثل ﴿إِلَهِينَ﴾^۱ ای که درباره حضرت عیسی و مادر ایشان آمده است که آنها بیش از دو نفر نبودند، این‌جا هم وقتی که می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾، از خود عدد را ذکر کردن، معلوم می‌شود که همین دو بار است و بار سوم را شامل نمی‌شود، لکن این دلیل بر حصر نیست که هیچ «احیاء» و «اماته» دیگری در عالم نیست، این برای گروهی است که کفار در قیامت می‌گویند شما این کار را کردید. مگر در رجعت همه کفار «من الاولین و الآخِرین» زنده می‌شوند؟ در رجعت گروه خاصی می‌آیند، اینها جزء «راجعین» در رجعت نبودند. اگر رجعت مثل قیامت بود که ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ﴾^۲، این جای سؤال بود؛ اما در رجعت همه بشر «مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ» که نمی‌آیند، یک گروه خاص می‌آیند و در تمام روایت‌های رجعت هم همین است که «فِي الْجَمَلَةِ» می‌آیند، نه «بِالْجَمَلَةِ»؛ نه یعنی جمیع بشر «مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ» در رجعت زنده می‌شوند، عدّه زیادی زنده می‌شوند، بلکه زنده می‌شوند! لکن این افراد از آنها نیستند. بنابراین از حرف اینها نفی رجعت بر نمی‌آید، چه اینکه اثبات رجعت هم با این کار آسانی نیست، به دلیل اینکه اینها گفتند: ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾.

حالا می‌ماند مسئله ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾ که آیا آن حرف بهشتی‌هاست و آن درست است یا این حرف جهنمی‌هاست و این درست نیست یا هر دو درست است؟ اگر یک چیز خلاف باشد که ذات اقدس الهی با سکوت نمی‌گذرد و امضا نمی‌کند، حتماً نقد می‌کند! بنابراین آن باید - إن شاء الله - در نوبت بعد مطرح شود. پس فعلاً این سؤال جریان رجعت پاسخ داده شد. گفتند برای ما مسئله حل شد و ما فهمیدیم؛ نه تنها فهمیدیم انسان با مرگ نابود نمی‌شود، فهمیدیم برزخ هست و نفخه صور هست و عبور از برزخ به صحنه قیامت هم هست ﴿تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ﴾ هست، ما را از عذاب در بیاور، اطاعت می‌کنیم!

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۲. سوره واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

علت منفی بودن تقاضای رجوع تبهکاران جهنمی به دنیا

در سوره مبارکه «انعام» فرمود فایده ندارد، بر فرض که ما شما را از جهنم دریاوریم و بروید دنیا، شما حالا فهمیدید؟ بله، فهمیدیم! یعنی برای شما روشن و «بَیِّنُ الرَّشْدِ» شد که خدا و قیامت و برزخ و اینها حق است؛ اما آن چیزی که باید عمل کند، عقل عملی است که شما آن را فلج کردید؛ آنجا هم باشد همین است! این چنین نیست که شما از جهنم اگر بروید بیرون آدم خوبی شوید، ﴿لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾^۱ از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) در آن بیان نورانی هست که از حضرت پرسیده شد، آیا ذات اقدس الهی به معدومها علم دارد؟ فرمود به معدوم علم دارد، به ممتنع «علی فرض وجود» علم دارد، بعد به این آیه سوره «انعام» استدلال کردند و فرمودند وقتی که قیامت قیام کند، دنیایی نیست؛^۲ ﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ شد، ﴿وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾^۳ شد، ﴿فَدَكَّنَا دَكَّةً وَاحِدَةً﴾^۴ شد که بساط آسمان و زمین جمع شد و قیامت ساخته شد، دنیایی نیست که اینها برگردند! پس خروج اینها از جهنم و آمدن اینها به دنیا محال است؛ ولی بر فرض محال اینها اگر بیایند همان آدمهای فاسق خواهند بود، برای اینکه اینها در جهاد کاری کردند که آن بخش عملی آنها که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» فلج شد، این بیان نورانی حضرت امیر همین است!

ناکارآمدی فطرت به علت مدفون شدن آن بین غرائز انسان

پرسش: یعنی فطرت هم نمی تواند کاری کند؟

۱. سوره انعام، آیه ۲۸.

۲. التوحید (للمصدق)، ص ۱۳۶؛ «أَبِي الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ أَيْعَلِّمُ اللَّهُ الشَّيْءَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ أَوْ لَا يَعْلَمُ إِنَّمَا مَا يَكُونُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الْعَالِمُ بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ كَوْنِ الْأَشْيَاءِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّمَا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ وَقَالَ لِأَهْلِ النَّارِ ﴿لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ فَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ لَوْ رُدُّهُمْ لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَقَالَ لِلْمَلَائِكَةِ لَمَّا قَالُوا ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنْ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَّمُهُ سَابِقاً لِلْأَشْيَاءِ قَدِماً قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهَا فَتَبَارَكَ رَبُّنَا تَعَالَى عَلَوْاً كَبِيراً خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَ عَلَّمَهُ بِهَا سَابِقُ لَهَا كَمَا شَاءَ كَذَلِكَ لَمْ يَزَلْ رَبُّنَا عَلِيماً سَمِيعاً بَصِيراً».

۳. سوره زمر، آیه ۶۷.

۴. سوره حاقه، آیه ۱۴.

پاسخ: فطرت بیچاره خاموش است، فطرت را دفن کردند! فرمود: ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۱؛ نه اینکه «أَمَاتَهَا»، فطرت از بین نرفته است؛ اینها آمدند دست و پای فطرت بیچاره را بستند، در اغراض و غرایز دفن کردند، یک مشت خاک روی آن ریختند، ویلا ساختند و در آن دارند زندگی می‌کنند! دسیسه همین است! این ﴿دَسَّاهَا﴾ که فعل ماضی باب «تفعیل» است، سه «سین» دارد و در اصل «دَسَّسَ» است که یکی از این «سین»ها تبدیل به «یاء» شد و بعد تبدیل به «الف» شد؛ «دَسَّی» شد، بعد شده ﴿دَسَّاهَا﴾. «دَسَّسَ» آن دسیسه شدید و بلیغ است، ﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾^۲ هم همین است. این ﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾؛ یعنی این خاک‌ها را کنار برد، چیزی را در آن دفن کرد و خاک‌ها را هم روی آن ریخت که این را دسیسه می‌گویند؛ دسیسه کرد؛ یعنی آن کار را در درون چیزی پنهان کرد؛ این وقتی مبالغه شود، تشدید شود و تکثیر شود، به باب «تفعیل» می‌رود. فرمود اینها فطرت را که شجره طیّبه الهی است، گذاشتند وسط، آن اغراض و غرائز و هواها را گذاشتند روی آن انبار کردند و این بیچاره را زنده به گور کردند که صدای او در نمی‌آید!

اومانیسم، محصول مدفون شدن فطرت و فلج بودن عقل عملی

چون صدای فطرت در نمی‌آید، اینها به این فکر هستند که هیچ‌کسی در عالم نیست، مگر خودمان! حالا آن روز تعبیر و اصطلاح اومانیسم نبود؛ ولی بیان قرآن کریم همین است! فرمود ما هر پیامبری می‌فرستیم، اینها حرف‌های انبیا را با فکر خودشان می‌سنجند، اگر ﴿بِمَا لَا تَهْوَىٰ أُنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ﴾^۳؛ اگر مطابق میل اینها نبود که نمی‌پذیرند و اگر مطابق میل اینها بود قبول می‌کنند: ﴿بِمَا لَا تَهْوَىٰ أُنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾، اومانیسم هم که غیر از این نمی‌گوید؛ اومانیسم بدون اینکه بفهمد که انسان می‌تواند خلیفه «الله» شود، می‌گوید انسان جایگزین

۱. سوره شمس، آیه ۱۰.

۲. سوره نحل، آیه ۵۹.

۳. سوره بقره، آیه ۸۷.

«الله» است و «الله»ی - معاذ الله - در کار نیست، همین حرف‌ها را انسان می‌زند! این ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^۱ یعنی اومانیسیم، ﴿فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾^۲ یعنی اومانیسیم؛ منتها حالا برای اومانیسیم و این مکتب‌هایی که هر روز درمی‌آید که لازم نیست خدا وحی نازل کند! کسی بگوید هر چه من می‌خواهم می‌کنم، این یعنی چه؟! هر چه من تشخیص دادم درست است، این یعنی چه؟! تو بنده خدایی، خیلی هم خوب باشی باید خلیفه او باشی و خلیفه حرف «مستخلف عنه» را می‌زند، نه حرف خود را، تو به جای اینکه جانشین او باشی، جایگزین او شدی! این همان اومانیسیم است! چیزی نیست که قرآن نگفته باشد. اینکه می‌گویند هر چه من بخواهم می‌گویم و هر کاری که می‌خواهم بکنم می‌کنم، این همان است! این که می‌گوید هر کاری من بخواهم می‌کنم و حرف انبیا را بر عقل خودش تطبیق می‌دهد؛ یعنی جایگزین کردن، نه جانشین شدن، این همان حرف است! اینها آمدند فطرت بیچاره را دفن کردند.

ممکن نبودن تبدیل فطرت و امکان دفن آن

فرمود ما فطرتی را که دادیم ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۳؛ هیچ‌کسی نمی‌تواند فطرت مردم را عوض کند؛ غیر خدا که قدرت ندارد، خود خدا هم عوض نمی‌کند، چون به ﴿أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۴ خلق کرده؛ لذا با «لای نفی جنس» فرمود: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ که این «لا» در ﴿لَا تَبْدِيلَ﴾ «لای نفی جنس» است؛ یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند خلقت و فطرت الهی را عوض کند. دیگران که قدرت ندارند؛ اما خود خدای سبحان هم که به ﴿أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ خلق کرده است و وقتی به ﴿أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ خلق کرده، دیگر عوض نمی‌کند؛ منتها انسان ﴿قَدْ خَابَ مِنْ دَسَائِهِ﴾؛ دسیسه کرده، دفن کرده این بیچاره را و صدای آن به جایی نمی‌رسد.

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۲. سوره بقره، آیه ۸۷.

۳. سوره روم، آیه ۳۰.

۴. سوره تین، آیه ۴.

پرسش: به هر حال کفّاری که با مشاهده عذاب «رَبُّنا» می‌گویند، با دسته‌های دیگر متفاوت هستند.

پاسخ: نه اینکه بگویند: «آمّا و انک ربنا»، بلکه می‌گویند: تو ربّ هستی و فهمیدیم.

پرسش: یک عدّه می‌گویند «رُبُّک» حتی آن‌جا هم قبول ندارند.

پاسخ، بله قبول ندارند؛ امّا آن‌جا هم که می‌گویند «ربنا» نه یعنی «آمّا بائک ربّنا»، بلکه «علّمنّا»، نه «آمّا».

ضرورت تفکیک عقل عملی از نظری در فهم پاسخ منفی تبه‌کاران

ببینید بین علم که کار عقل نظری و متولّی اندیشه است با ایمان که کار عقل عملی و متولّی انگیزه است، خیلی فرق است. در «منطق» ملاحظه فرمودید انسان یک وقت بحث‌های علمی دارد که حوزه و دانشگاه کارشان همین است؛ موضوعی دارند، محمولی دارند، نسبتی دارند، برهانی دارند که ثابت می‌کنند این محمول برای این موضوع است که این «است» را عقل نظری می‌فهمد و این قضیه را که می‌گویند عقد «و تسمى القضية عقداً»؛ یعنی با سرانگشت عقل اندیشه‌ور، این موضوع با این محمول و این محمول با این موضوع گره می‌خورند که این می‌شود عقل! اما یک چیز دیگر هم لازم است و آن این است که عصاره این قضیه با جان آدم گره بخورد، این دیگر از دست عقل برمی‌آید؛ یعنی از دست عقل نظر، از دست حوزه و دانشگاه هم برمی‌آید، از دست مسجد و حسینیه برمی‌آید. آن با دست انگشت دیگر عصاره علم را با جان خود گره می‌زند که این می‌شود ایمان، این می‌شود تدبّین، این می‌شود عقیده که با جان گره خورده است، لکن آن عقد است و یک امر علمی است. «تسمى القضية عقداً»؛ یعنی با سرانگشت اندیشه عقلی این موضوع و محمول با هم گره خوردند؛ «الف»، «باء» است، این «است» که گره است بین موضوع و محمول، این با انگشت عقل نظر است؛ امّا این را باید انسان با جان خود گره بزند که این می‌شود ایمان؛ دیگر با این سرانگشت نمی‌شود، با انگشت دیگر باید گره بزند؛ این انگشت فقط برای «است» و «نیست» است و آن انگشت برای «باید» و «نباید» است، آن انگشتی که باید ببندد آن فلج است. این بیان نورانی حضرت

امیر که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرٍ تَحْتَ [عِنْدَ] هَوَىٰ أَمِيرٍ»، این عقل حوزه و دانشگاه را که نگفته است! خیلی‌ها هستند که عالم هستند، فرمود: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ»^۱ این هم بیان نورانی حضرت است! فرمود خیلی‌ها هستند درس‌خوانده حوزه و دانشگاه هستند؛ ولی جهل اینها آنها را از پا درآورده است. این کدام جهل است؟ «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا وَ إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِرُوا»^۲ یعنی نگذارید آن اصل شما فلج شود، مواظب باشید که ویلچری نشوید، عمل کنید؛ یعنی عصاره این علم را با جانتان گره بزنید که آن وقت می‌شود ایمان، می‌شود اعتقاد، می‌شود مراقبت، می‌شود «محاسبت»، می‌شود «مشارطت» که وارستگی همراه آن خواهد بود؛ این کسی که این کارها را نکرده است و الآن هم در قیامت است، این دست علمی باز است، این سرانگشت باز است و کاملاً «الله» را می‌فهمد است و صریحاً خدا می‌فرماید که ﴿أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ﴾^۳ ﴿رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا﴾^۴ این‌جا که جای کار نیست! اولین عمل ایمان است و این‌جا که انگشتی ما نداریم! این‌جا یک انگشته هستیم و فقط می‌فهمیم. تمام درد این است که انسان بعد از موت می‌فهمد؛ ولی نمی‌تواند ایمان بیاورد.

عدم دلالت محدودیت تبه‌کاران در قیامت بر جبر

پرسش: آنجا جبراً اختیار را از او می‌گیرد؟

پاسخ: نه، این جبراً نیست. در خواب ما چگونه هستیم؟ این بیان نورانی را مرحوم کلینی در جلد هشت کافی - این جلد هشت کافی خیلی لطایف دارد - فرمود بشر اولی می‌خواهید؛ ولی خواب نمی‌دید، بعد ذات اقدس الهی رؤیا را نصیب اینها کرده است. اینها می‌آمدند به انبیای خود که به آنها ایمان نداشتند، می‌گفتند: اینها چیست که ما

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۷.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۴.

۳. سوره انعام، آیه ۳۰.

۴. سوره سجده، آیه ۱۲.

می بینیم؟ آنها می فرمودند اینهایی که می بینید از سنخ آن حرفهایی است که ما به شما می گوییم؛^۱ ما گفتیم بعد از «موت» حق است که شما انکار کردید؛ گفتیم سؤالی هست، جوابی هست و حیاتی هست که انکار کردید. شما دلتان می خواست این مرده ها از قبرستان دربیایند، این طور نیست که از قبرستان دربیایند، یک عالم دیگری است و اینها به عالم دیگر می روند، نه اینکه به دنیا برگردند، اینکه تناسخ نیست. اول بشر می خوابید؛ ولی خواب نمی دید، انبیا هر چه می گفتند باور نمی کردند، انبیا می گفتند که بعد از مرگ حساب و کتابی هست، اینها می گفتند کسی که رفته در قبرستان که برنگی گردد؛ بعد رؤیا را خدا نصیب اینها کرده که اینها به انبیای خود می گفتند اینها چیست که ما در عالم خواب می بینیم؟ فرمودند اینها از سنخ آن چیزهایی است که ما به شما می گوییم؛ شما خیال نکنید که انسان که می میرد و بعد وقتی زنده می شود؛ یعنی از قبرستان زنده می شود؛ بلکه یک حیات دیگری است؛ در چطور است؟ ما خیلی علاقه مندیم وقتی که بزرگی را دیدیم، مخصوصاً اهل بیت را دیدیم یک سؤالات خوبی از آنها پرسیم؛ اما وقتی بیدار شدیم، می گوییم ای کاش فلان چیز را سؤال می کردیم؛ مگر کاش در اختیار ماست؟ آن رؤیا - عالم خواب - محصول اعمال زمان حیات ماست، ما هر چه در زمان بیداریمان عمل کردیم، در خواب همان طور ظهور می کند. خیلی از ماها دیدیم و کمتر کسی است که خواب صادق در مدت عمر خود ندیده باشد؛ حالا یا بستگان خود را خواب می بیند یا آباء و اجداد خود را خواب می بیند یا عالم و استاد خود را خواب می بیند، بعد متأثر است که چرا من این مطلب را از او سؤال نمی کردم، این چرا جای تأسف ندارد، برای اینکه انسان در آن عالم نتیجه بیداری های روز خودش را می بیند و آن جا هم مختار است؛ ولی اختیارات خود را خود او کم یا زیاد کرده است. بنابراین این سؤال و جواب کاملاً قابل حل^۲ است؛ یعنی ادله اثبات رجعت، هیچ منافاتی با این دو حیات و دو ممات ندارد.

«أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا»

۱. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۸ ص ۹۰؛ «إِنَّ الْأَخْلَامَ لَمْ تَكُنْ فِيمَا مَضَى فِي أَوَّلِ الْخَلْقِ وَ إِنَّمَا حَدَّثْتُ فَقُلْتُ وَ مَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ ذَكَّرَهُ بَعَثَ رَسُولًا إِلَى أَهْلِ زَمَانِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَ...»

«و الحمد لله رب العالمين»